



رساله‌ای در علم درایه



مرحوم علامه میرزا ابوالحسن شعرانی

این اثر رساله‌ای است در علم درایه تألیف مرحوم علامه شعرانی - رحمه الله علیه - که چهل سال پیش حضرت آیت الله حسن حسن‌زاده نسخه مؤلف را استنساخ کرده‌اند و تاکنون چاپ نشده است.
از عنایت حضرت استاد که این رساله را در اختیار مجله نهادند سپاسگزاریم.

بسم الله تعالى و له الحمد

هذا كتاب الدراية من مؤلفات أستاذي الربّاني والحكيم المتأله الصمداني الشهير

بأبي الحسن الشعراني أدام الله ظلّه على العالي و الداني.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

اثر، بسیاری از اوقات اطلاق می‌شود بر آنچه از زهد و صلحا و صحابه و تابعین راجع به زهد و مواعظ و غیر آن نقل می‌شود و گاهی مرادف با حدیث نیز استعمال می‌شود.

سنت عبارت است از فعل و قول و تقریر معصوم و فرق آن با حدیث آن است که حدیث حکایت است و سنت محکی و اگر حدیث صادق باشد موافق است با سنت و گرنه مخالف.

باید دانست که در احادیث منقوله راست و دروغ هر دو موجود است و کسی که ادعا کند تماماً صادق و یا تماماً کاذب است البته خطا کرده است و تشخیص اخبار سقیمه در عقل و شرع ممدوح است و در حدیثی که در کافی از حضرت صادق (ع) روایت نموده می‌فرماید:

أَنْظُرُوا مِمَّنْ تَأْخُذُونَ عِلْمَكُمْ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ^۱

و به این جهت نظر کردن در قرائن صدق و کذب اخبار لازم است.

علت وجود اخبار کاذبه

خبر دروغ گاهی عمداً جعل شده و گاهی سهواً. عمداً بر چند قسم است: اول کسانی که به جهت تقرب خلفای بنی العباس و بنی امیه حدیث جعل می‌نمودند چنانکه گویند مهدی بن منصور خلیفه عباسی کبوتر باز بود، غیاث بن ابراهیم حدیثی به این عبارت نقل نمود، که پیغمبر گفت: لا سَبَقَ إِلَّا فِي حَفِّ أَوْ حَافِرِ أَوْ نَصْلِ أَوْ جَنَاحٍ. یعنی گرو بندی جایز نیست مگر در حیوان مرکوب یا حربه آهن یا بال پرنده. مهدی ده هزار درم به او داد و چون

۱ - اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۲ با کمی اختلاف در کلمات.

بیرون رفت نگاه به پشت گردن او کرده، گفت شهادت می‌دهم که پشت گردن کسی است که بر پیغمبر دروغ بسته؛ چون پیغمبر بال مرغ را ذکر نکرد. این مرد خواست به ما تقرّب جوید، آنگاه فرمود تا کبوتر را ذبح کردند و از کار خود دست کشید که من موجب این دروغ شدم.

دوم کسی که اشتباهاً عقیده‌ای اظهار می‌کرد و در استدلال عاجز می‌ماند و از اظهار اشتباه خود عار و ننگ داشت، اتفاق می‌افتاد که مطابق آن عقیده حدیث جعل کند چنانکه شیخ طوسی در طلاق بی محلّ به عبدالله بن بکیر نسبت داد. سوم احزاب و فرق باطله و اهل بدعت عمداً برای تأیید عقیده خویش حدیث جعل می‌نمودند چنانکه ابن ابی العوجاء را وقتی در زمان مهدی عباسی گرفته‌وبه دار آویختند هنگام دستگیریش می‌گفت: من چهار هزار حدیث در شما وضع کردم و به آن حلال را حرام و حرام را حلال نمودم. و مردی از خوارج از مذهب خود برگشته می‌گفت در حدیث نظر کنید و ببینید آن را از که فرا می‌گیرید؛ چون ما هر وقت رأی اختیار می‌کردیم بر طبق آن حدیثی جعل می‌نمودیم. اینها را شهید در درایة نقل نموده.

و از این قبیل است حدیثی که حزب طرفدار محمد بن عبدالله حسنی معروف به نفس زکیه که در زمان حضرت صادق (ع) ادعای مهدویت نمود و خروج کرد به این کیفیت نقل نمودند که «مهدی از اولاد امام حسن مجتبی (ع) و نام او موافق نام پیغمبر و نام پدر او موافق نام پدر پیغمبر (ص) است» با آنکه مهدی (عج) از فرزندان حضرت حسین بن علی (ع) [است] و نام پدرش موافق نام پدر پیغمبر (ص) نیست.

چهارم کسانی که از راه جهالت برای تقویت ایمان و ترغیب مردم به اذکار و عبادات، احادیثی در معجزات و کرامات اولیاء یا فضائل ادعیه و بعضی اذکار جعل می‌کنند به گمان آنکه خدمتی به دین کرده‌اند. ندانستند که کرامات صحیحه و معجزات وارده بهتر دلالت بر مقامات اولیاء می‌کند از مضحکاتی که آنها جعل کرده‌اند، شهید در درایة فرمود:

«و يظهر لك ذلك من الأخبار التي وصفها هؤلاء في الوعظ و الزهد و صَمَنوها أخباراً عنهم، و نسبوا إليهم أفعالاً و أحوالاً خارقةً للعادة و كرامات لم يتفق

مثلها لأولي العزم من الرّسل بحيث يقطع العقل بكونها موضوعة وإن كانت كرامات الأولياء ممكنة في نفسها».

و نیز شهید ذکر کرده که حدیث فضائل سور قرآن که از عکرمه از ابن عباس نقل نموده و در اکثر تفاسیر مذکور است و همچنین آنکه از ابی بن کعب نسبت به سور قرآن نقل کرده‌اند تماماً مجعول است و عذر واضعین این بوده که ما دیدیم مردم از قرآن اعراض کرده‌اند، اینها را جعل کردیم تا به قرآن رغبت کنند و مفسرینی که آنها را نقل نموده‌اند گویا اطلاعی از وضع آن نداشته‌اند.

پنجم قصاصین و معرکه گیران که عمده غرضشان توجه اذهان مردم است به حکایات و مطالب شیرین، خواه راست و خواه دروغ و البته هر کسی می‌داند که اهل افسانه و حکایات قصه‌های دروغی که جعل می‌کنند شیرینتر از قضایای واقعی و بیشتر موجب جذب قلوب عوام است لذا احادیث و حکایات از یهود و سایر ملل فراگرفته هرچه را می‌پسندیدند و می‌دیدند که مشتمل بر عجائب و غرائب بوده و در ذوق عوام شیرین است، نسبت به پیغمبر یا یکی از ائمه داده نقل می‌کردند مثل آنکه عوج بن عناق به قدری بلند قامت بوده که ماهی را از قعر دریا بیرون می‌آورد و آنقدر بالا می‌برد که نزدیک آفتاب کباب می‌کرد و می‌خورد و یا یاجوج و مأجوج قامتشان به قدر شبری است و گوشهای بزرگ دارند که یکی لحاف و یکی دوشک آنها می‌شود.

احادیثی که سهواً جعل می‌شود چند قسم است

اول اینکه راوی حدیثی را از امام شنیده و مطالب دیگر از مردم دیگر و بعد از مدتی فراموش کند و آنکه از غیر امام شنیده به گمان آنکه از امام است نسبت به او دهد. دوم آنکه مطلبی از امام شنیده و مدتی بر آن بگذرد و تمام خصوصیات آن در خاطرش نماند و به این سبب در نقل آن زیاده و نقصان و تقدیم و تأخیر داخل شود و در احادیث طولانی اینگونه سهوها بسیار اتفاق می‌افتد مثل آنکه در حدیث مناظره حضرت رضا(ع) با اهل ادیان بخوبی معلوم است که راوی چند دفعه سهو کرده و صحبت آن حضرت را با جاثلیق با مناظره رأس الجالوط مخلوط نموده و همچنین در نقل محاجّه هشام بن الحکم در مجلسی که هارون پشت پرده نشسته و

به سخنان آنها گوش می‌دهد؛ در کمال الدین و رجال کُشی با اختلاف زیاد نقل کرده‌اند که معلوم است تمام مطالب را بخوبی در خاطر نداشته‌اند. قسم سوم آنکه راوی حدیثی را که از امام شنیده درست معنای آن را نفهمیده و بعد که نقل می‌کند آن طور که فهمیده، نقل کند نه آنطور که امام فرموده و به گمان من از این قبیل است حدیثی که روایت شده: بنی اسرائیل وقتی بول به بدنشان می‌رسید آن را با مقراض می‌پریدند. چون در بعضی موارد مخصوص به مقتضای مضمون تورات اگر کسی بول یا نجاستی به بدنش می‌رسید او را از میان جماعت قطع می‌کردند یعنی تا مدتی با او معاشرت نمی‌کردند امام هم همین طور فرموده چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم است:

«إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا أَصَابَ أَحَدَهُمْ قَطْرَةٌ مِنَ الْبَوْلِ قَطَعُوهُ». یعنی آن شخص را از جماعت قطع می‌کردند. راوی چون ذهنش به این مجازات سابقه نداشته تصور نکرده است که معنای آن قطع شخص از جماعت است و ضمیر «قطعوه» را به بول برگردانیده و آن را به معنایی که فهمیده نقل کرده و آنچه فعلاً در تورات مسطور است موافق است با احتمالی که ما می‌دهیم.

قسم چهارم اینکه مسلمانی در خاطرش مرکوز است و آنها را به گمان اینکه شنیده با حدیث مسموع مخلوط نماید چنانکه در اصول کافی^۲ نقل نموده است که یهودی خدمت حضرت امیر، اسلام آورد و «قَطَعَ كُسْتِيْجَه»^۳ یعنی گُستی خود را برید و گستی بر وزن پستی از شعائر دینی زردشتیان است یعنی کمربندی است که بستن آن را واجب می‌دانند. راوی حدیث به واسطه اینکه با عجم محشور بوده گمان می‌کرده است تمام طوائف غیر مسلمانان گستی می‌بندند حتی یهود، لذا گفته یهودی وقتی مسلمان شد گستی خود را پاره کرد.

.....
۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۰.

۳ - صواب آن است که با کاف تازی بوده باشد چه در برهان قاطع آن را در حرف کاف تازی ذکر نموده و گفته به معنی گستی است و به معنی زُتار هم آمده است و آن ریسمانی باشد که ترسایان و هندوان بر کمر بندند و گاهی بر گردن هم افکنند و معرب آن کستیج است و کستین هم به نظر آمده است که بعد از نحتانی، نون باشد؛ علاوه در عبارت عربی کاف پارسی استعمال نمی‌شود، کاف پارسی در زبان عرب نیست. (ح)

در اینکه احادیث مجعوله اکنون هم در کتب حدیث موجود است

اخباریین معتقدند که حدیث کاذب در احادیث شیعه موجود نیست و بعضی این رجحان را برای کُتب اربعه قائل گردیده اند و می گویند چهارصد کتاب در زمان ائمه - علیهم السلام - دائر بوده و مردم به آن عمل می کردند و اگر غلط و خطائی در آن کتابها موجود بوده البته ائمه - علیهم السلام - مردم را از عمل به آنها ممانعت می کردند و چون ثابت شد اصول اربعمائه مذکور تماماً صحیح بوده معلوم می شود که کتب اربعه یا سایر احادیث تماماً صحیح است چون از روی همان کتب اخذ و تدوین شده، مخصوصاً مصنفین کُتب اربعه در اول کتابهای خود تصریح نموده اند که هر چه را صحیح و حجّت می دانسته و بر آن عمل می کردند در کُتب مزبور جمع و تدوین نمودند.

ما می گوئیم مبالغه اخباریین در صحت تمام احادیث یقیناً صحیح نیست؛ چون علمای زمان ائمه (ع) هم در تمیز اخبار صحیح از سقیم اجتهاد می کردند و بعضی با بعضی اختلاف داشتند و کتبی که در زمان ائمه (ع) بین مردم دائر بود تماماً محل اعتبار نزد همه علماء نبوده و ممکن بوده است کتابی را یکی از علما معتبر بدانند و دیگری معتبر نداند و ائمه (ع) هم تجویز نکرده بودند که به همه کتب دایره عمل شود و اینها هم که گفتیم از مطالعه احوال رجال بخوبی معلوم می شود. احمد بن محمد بن عیسی اعلم علمای قم در زمان حضرت جواد (ع) و بعد از آن می زیسته بسیاری از محدثین را برای مسامحه در نقل حدیث ضعیف از شهر اخراج نمود و محمد بن الحسن بن الولید استاد شیخ صدوق کتاب بصائر الدرجات را که بسیار معروف و متداول بوده است روایت نکرد و روایت آن را جائز ندانست و بسیاری از علمای قم مقدار زیادی از احادیث کتاب نوادر الحکمة که در زمان ائمه تصنیف شده را رد کردند و کتاب سلیم بن قیس هلالی از اصحاب حضرت امیر که کتاب کافی و صدوق از آن بسیار نقل کرده اند نزد بسیاری دیگر مجعول بود و آن را نسبت به ابان بن ابی عیاش می دادند و بر فرض کتابی نزد تمام علما معتبر باشد دلیل صحت تمام مطالب و مندرجاتش نیست؛ چون اگر کتابی اکثر مطالبش صحیح و خطا در آن نادر باشد آن را معتبر می شمارند نظیر صحاح جوهری چند صد سال

بین ادبامتداول و معتبر بود با آنکه بسیاری لغات غلط در آن هست که قاموس متنبه شد. و در قاموس نیز اغلاطی است که دیگران ذکر کرده اند و همچنین در تواریخ معتبره اکثرش صحیح است و ندره خطا و غلط در آن یافت می شود که مضر به اعتبار کتاب نیست.

خلاصه کلام اینکه ممکن است علماء با کمال دقت و مواظبت - چون از خطا و سهو معصوم نبوده اند - بعضی احادیث را از کتابی که واقعاً صحیح نبوده نقل کرده باشند و سهو، عیب عالم نیست پس برای ما جائز نیست مذاقه در اخبار را ترك کرده و متعبد به هر منقولی باشیم تقلیداً.

قرائن صدق در اخبار

در بعضی احادیث علاماتی است که انسان یقین به صدق آن پیدا می کند:

* اول تواتر یعنی عده مخبرین به قدری زیاد باشند که احتمال نتوان داد با هم قرارداد کرده و آن حدیث را به دروغ انتشار دهند نظیر اخبار به مکه و سلطنت انوشیروان. گاهی این شرط در پنج نفر که می دانیم یکدیگر را ملاقات نکرده اند محقق می شود و گاهی در صد نفر که احتمال می دهیم با هم ساخته اند محقق نمی شود و در آن نکاتی را باید مراعات نمود:

اول اینکه مخبرین از حس خیر دهند نه از روی دلیل و اجتهاد.

دوم اینکه مخبرین بلاواسطه به این اندازه کثرت برسند نه اینکه عده کثیر، خودشان حس نکرده از دیگران شنیده و بالأخره خبر منتهی به یکی یا دو نفر شود که در این صورت مفید علم نیست نظیر اراجیفی که شهرت پیدا کرده بعد معلوم می شود عده معدودی با یکدیگر قرار داده آن را انتشار دهند.

سوم آنکه اگر ناقلین همه، قضیه را مشاهده نکرده اند در تمام طبقات و ازمنه، کثرت به حدی رسد که احتمال کذب در آن داده نشود. شهید در درایه فرموده حدیث إنما الأعمال بالنیات که تمام علمای اسلام و روای حدیث نقل کرده اند به تواتر نمی رسد چون راوی آن در اول عده قلیلی بوده اند و نیز اکثر آنچه ادعای تواتر آن می شود از این قبیل است و مدعی تواتر تحقق آن را در زمان خود ملاحظه می کند بدون آنکه تمام ازمنه را استقصا نماید و بسا اوقات خبری که قطعاً موضوع

و کذب است ممکن است بعد از مدتی به عدد تواتر برسد. بلی حدیث «من کذب علیّ متعمداً فلیتیوّه مقعده من النار» (هر کس که بر من دروغ بگوید عمداً، جای خود را در آتش آماده بداند) ممکن است ادعای تواتر آن را نموده؛ چون جم غفیر از اصحاب چهل یا شصت و چند نفر نقل کرده‌اند، انتهى ملخصاً».

تواتر بر دو قسم است: لفظی و معنوی

لفظی آن است که حدیث به يك عبارت به تواتر برسد و ابوالصلاح گفته: کسی در جستجوی مثالی برای آن باشد طلب، او را خسته کرده و به مطلوب نمی‌رساند.

تواتر معنوی یعنی قدر مشترك بين احادیث بسیار که تکذیب همه آنها ممکن نیست مانند غزوات پیغمبر (ص) و جهادهای مسلمین و شجاعت حضرت امیرالمؤمنین (ع)، و قضایای مسلمّه تاریخ تماماً از این قبیل است.

* دوم از قرائن صدق آن است که خبر را کسی در حضور جماعتی نقل کند که تماماً واقعه را مشاهده کرده و او را تکذیب نکنند به طوری که اگر بر خلاف واقع بود عادهً باید نقل نکرده باشد و قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب اعجاز القرآن این را يك قسم از تواتر شمرده. مثال آن چنانکه در تفسیر امام فخر رازی نقل می‌کند اینکه حذیفه یمانّی در خطبه ای در مسجد مدائن گفت: ماه در عهد پیغمبر شما مُشَق گردید و جماعت حاضرین که استماع خطبه را می‌نمودند غالباً زمان پیغمبر را درک کرده بودند و اگر چنین واقعه‌ای معهود نبود، نه او نقل می‌کرد از ترس تکذیب، و نه سامعین ساکت می‌نشستند. و نیز حضرت امیر - علیه السلام - در مسجد کوفه نقل این معجزه را از پیغمبر (ص) نمود که آن حضرت درخت را دعوت نمود و درخت اجابت نمود و از این قبیل است که مصنفی مطلبی را از کتاب مشهور که در دسترس همه است نقل نماید چنانکه در بحار از مناقب ابن شهر آشوب و در این موارد غالباً یقین حاصل می‌شود که مطلب مزبور در اصل منقول عنه موجود است.

* سوم از قرائن صدق آنکه خبر از غیب داده و موافق آن واقع شده مثل آنکه در صحیح بخاری به این مضمون نقل می‌کند که پیغمبر فرموده: از مدینه آتشی ظاهر می‌شود که تابش آنرا شتر سواران بصری در شب بر گردن شتر خود می‌بینند تقریباً چهار صد سال بعد از تألیف کتاب بخاری، این آتش ظاهر شد و قضیه آن را

در تواریخ، من جمله بحیره فزونی که کتابی به زبان فارسی و طبع شده است نقل کرده و می‌گویند بروشنی آن در صحرای قدس کتاب خوانده می‌شد و این واقعه بعد از زلزله‌های سخت بوده و مردم پناه به روضه پیغمبر برده گمان می‌کردند قیامت شده است.

و نیز در کتاب نهج البلاغه که بیش از دویست سال قبل از واقعه مغول تدوین شده خبر آمدن آنها و قتل و غارت بسیار مذکور است بلکه این مطلب که زوال دولت عرب به دست اترک است در احادیث عامه از حضرت پیغمبر (ص) نیز نقل شده و در بسیاری کتب من جمله تاریخ جهانگشای جوینی مذکور است که وقتی هلاکو خان عازم فتح بغداد بود، بعضی علمای حله (پدر علامه حلی و سید بن طاوس و دیگری از علما) به اردوی هلاکو آمدند و از او برای مشهدين و حله امان نامه خواستند، هلاکو از آنها پرسید - به توسط مترجم - که شما از کجای دانید من فاتح خواهم شد؟ آنها گفتند: امام ما علی بن ابی طالب (ع) به ما اینطور خبر داده است. هلاکو به آنها امان نامه داده و مرخص کرد.

و نیز در غیبت شیخ طوسی (ره) که دویست و پنجاه سال قبل از انقراض خلافت بنی العباس تصنیف شده از حضرت امیر (ع) نقل می‌کند که در ضمن حدیثی فرموده: اول خلیفه آنها موسوم به عبدالله و آخرین آنها موسوم به عبدالله خواهد بود و همان طور که حضرت خبر داده بود واقع شد. چون اولین آنها عبدالله سفاح و آخرین آنها مستعصم نیز عبدالله نام داشت و از این قبیل بسیار است.

* چهارم آنکه متضمن بعضی دقائق علمی از توحید و معارف باشد که می‌دانیم فکر اعراب آن زمان به آن نمی‌رسید مانند این عبارت نهج البلاغه: «كَمَالُ التَّوْحِيدِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»^۴ و این عبارت: «لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدْتُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ»^۵.

۴ - نهج البلاغه، خطبه اول.

۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

این عین مطلب حکما است که می‌گویند: واجب الوجود تغییر پیدا نمی‌کند؛ زیرا اگر خودش سبب تغییر در خودش باشد يك چیز، هم قابل می‌شود و هم فاعل و این محال است مگر به اختلاف جهت که موجب تکثر در ذات اوست و لذا فرموده: «إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ» و بعد از این بلافاصله می‌فرماید: «وَوَخَّرَجَ بِسُلْطَانِ الْأَمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ» در اینجا می‌خواهد بفرماید که اگر تغییری در ذات خدا راه یابد باید خودش علت تغییر خودش باشد و این غلط است چنانکه بیان فرمود و یا دیگری از ممکنات، علت تغییر در ذات خدا باشد و این نیز غلط است؛ زیرا که مقام واجب الوجودی امتناع دارد که موجود دیگری در او تأثیر کند. اکنون ناظر منصف می‌داند که اینطور شقوق مسئله را بیان کردن و هر يك را به دلیل معقول باطل نمودن، با این بلاغت از فکر اعراب جاهل بیابانی نیست بلکه کسی آنها را فرموده که در باره‌اش وارد شد: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ أَبُهَا. واز این قبیل است احادیثی که مشتمل بر علوم می‌باشد که آن روز اکتشاف نشده بود و امروز صحت آن ظاهر گردیده. در این باب علما کتب مخصوص نوشته‌اند.

* پنجم از قرائن صدق آنکه حدیث موافق قرآن یا سنت متواتره بوده باشد مثل «طَلِبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» یا آنکه عقل به صحت آن حکم کند مثل «الغضب ممحقة لقلب الحكيم» و عقل به صحت این شهادت می‌دهد؛ زیرا که عقلا هنگام غضب دیوانه می‌شوند و قلب را از دست می‌دهند.

* ششم از قرائن صدق، مشهور بودن حدیث است ولیکن این قرینه مانند قرائن سابقه موجب علم به صحت حدیث نیست، بلکه غالباً از این، مظنه قوی حاصل می‌شود و شهید در آن اشکال کرده که شهرتها غالباً متصل به زمان معصوم نیست، بلکه از زمان شیخ طوسی است و مردم به واسطه اعتقاد زیادی که به او داشته‌اند از او متابعت کرده و بین شیعه معروف شده است و مرحوم شیخ مرتضی انصاری - علیه الرحمة - نیز ایراداتی نموده خلاصه آنها اینکه شهرت موجب مظنه به صحت مضمون روایت است نه خود روایت.

و به نظر ما ایراد چندان مهم نیست؛ زیرا که وقتی از شخصی که اطمینان به صحت قول او نداریم شنیدیم که در مذهب شافعی دست بسته نماز

خواندن واجب نیست و بعد از آن دیدیم اتباع وی بر آن ملازمتی ندارند یقین می‌کنیم خبر آن شخص که به او اطمینان نداشتیم صحیح بوده است، صحیح بوده است. بلی ایراد شهید وارد است؛ زیرا که باید معلوم شود که اتباع شافعی از زمان او تاکنون چنین عمل می‌کردند تا معلوم شود مذهب شافعی این بوده است. اما اینکه شیخ فرمود شهرت موجب مظنه است نه خود حدیث، در جواب گوئیم صحت مضمون ما را کافی است و گرنه موافقت با قرآن و عقل را جزء قرائن نمی‌شمرند.

علائم کذب در اخبار

اول آنکه ناقل تصدیق کند که آن را وضع کرده چنانکه در فضائل سور قرآن ابو عصمه مروزی تصدیق کرد که من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده‌اند آن را حسبة الله وضع نمودم چنانکه در قسم چهارم از اخباری که عمداً وضع می‌شود گذشت. دوم آنکه مخالف قرآن باشد در این صورت حدیث یا مجعول است یا معنایی دارد بر خلاف ظاهرش.

سوم آنکه مخالف با سنت متواترة نبویه یا قواعد مسلمة اسلام باشد مثل اینکه در بعضی احادیث وارد شده که ماه رمضان همیشه سی روز است و بعضی علما مانند صدوق به آن عمل کرده‌اند با اینکه در شریعت اسلام مسلم و در سنت متواتره وارد شده که اول هر ماه به رؤیت هلال مشخص می‌شود و گویا علت اشتباه این بوده که در زمان حیات حضرت پیغمبر (ص) یعنی پنج - شش سال که روزه واجب بود در شب سی‌ام هلال رؤیت نشد چنانکه در بعضی احادیث اینطور وارد است و بعضی روایت چون از امام (ع) شنیدند که پیغمبر (ص) همیشه سی روز روزه گرفت تصور کرده‌اند که این وظیفه عمومی است و همه باید اقتدا به پیغمبر کنند و همانطور که فهمیده نقل کرده.

و نظیر این است حدیث «ارتد الناس بعد رسول الله إلا ثلاثة». چون به تواتر معلوم است که امیر المؤمنین - علیه السلام - و اتباع وی با سایر مسلمین معامله کفر و ارتداد نمی‌کردند و ممکن است این حدیث را حمل بر معنی لغوی ارتداد یعنی برگشتن از کفک و عهد امیر المؤمنین (ع) نمود، نه ارتداد کفر. چهارم آنکه مخالف صریح عقل باشد مثل اینکه در فضیلت نوروز از معلی بن

خُنَيْس نقل می‌کنند در ضمن حدیث طولانی که روز بعثت پیغمبر و همچنین روزی که در غدیر خم نصب امیرالمؤمنین (ع) شد در نوروز بوده با اینکه بین این دو روز بیست و سه سال فاصله است و اگر روز مبعث که بیست و هفتم رجب است در نوروز باشد بعد از بیست و سه سال نوروز در جمادی الآخرة واقع می‌شود نه در ذی الحجة برای آنکه نوروز، هر سال یازده روز به تأخیر می‌افتد. اما اگر خبر مخالف صریح عقل نیست بلکه مخالف ظنون و استحسانات و تخمینات است دلیل بطلان خبر نخواهد بود، بلکه ممکن است عقل خطا کرده باشد. بعضی مردم کم تدبّر که فرق بین استحسانات و عقل صریح نمی‌گذارند برای آنها جایز نیست عقل را در تشخیص صحت و سقم روایات به کار برند، بلکه باید هرچه به ذهنشان عجیب آید آن را منکر نشده علمش را به خدا واگذار کنند.

پنجم بسیاری علماء من جمله علامه در نهایة الأصول و شهید در درایه ذکر نموده‌اند که: اگر دواعی مردم در نقل مطلبی بسیار و معذک متواتر نشود، دلیل بر کذب ناقل آن خواهد بود مثل آنکه مؤذنی از مناره بیفتند خبر آن در شهر منتشر می‌شود و اگر يك نفر خبر دهد باید او را تکذیب کرد یا اگر شهری بین قم و طهران موجود باشد خبر آن متواتر می‌شود و اگر یکی خبر داد البته پذیرفته نیست و اگر کسی ادعا کند که حضرت پیغمبر (ص) ده نماز بر مردم واجب کرده و مردم پنج نماز معروف را نقل کرده اند هیچ کس قبول نمی‌کند. صاحب جواهر این قاعده را بسیار به کار برده منجمله در نجاست عرق جنب از حرام و حرمت نافله برای کسی که نماز قضا بر ذمه دارد می‌گوید: این مسائل عام البلوی باید در روایات و بین علما معروف باشد و چون يك یاد و نقرروایت کرده‌اند اعتبار ندارد، از این قبیل است حدیثی که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل نموده که حضرت امام جعفر صادق (ع) صراط مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ غَيْرَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ غَيْرِ الضَّالِّينَ قَرَأَتْ كَرِهَ چُونِ شِيعَةِ سِیْصِدْ سَالِ دَرِ حَضُورِ ائِمَّة - عَلَيْهِمُ السَّلَام - رُوزِیْ پَنجِ وَاقْتِ نَمَازِ مِیْ خُوانَدَنْدِ وَ اِگَرِ قَرَأَتْ بَهِ اِیْنِ کِیْفِیَّتِ وَاجِبِ بُوْدِ تَمَامِ رُواتِ بَایْدِ اِیْنِ حَدِیْثِ رَا نَقْلِ كَرِهَ وَ مَتَواتِرِ شُدِهَ بَاشَدِ وَ شَایْدِ اِمَامِ دَرِ مَقامِ تَفْسِیرِ عِبارةِ اِخْری فَرْمُودِه: وَ لا الضَّالِّينَ یَعْنِیْ وَ غَیْرِ الضَّالِّينَ رَاوِیْ گِمانِ كَرِهَ كَهِ بَایْدِ بَهِ اِیْنِ کِیْفِیَّتِ قَرَأَتْ كَرِدِ.

ششم حدیثی که يك نفر نقل کند و ما در کتب حدیث جستجو کرده ببینیم

چنان حدیثی موجود نیست چنانکه علامه در نه‌ایة الأصول فرموده: به جهت آنکه احادیث هرچه بوده در کتب مستقر گردیده و ناقل که خودش معصوم را ملاقات نکرده باید از کتبی که در دسترس دیگران نیز هست نقل نماید و از این قبیل است بعضی زواید و تفصیلی که در حدیث شق القمر داخل شده؛ چون آن اندازه که در کتب حدیث عامه و خاصه مذکور است آن است که قمر در آسمان منشق گردید و باز به هم پیوست و تا این اندازه صحیح است اما اینکه از آسمان به زمین آمد و از گریبان حضرت پیغمبر داخل شده و از آستینهای مبارکش خارج گردید و دو مرتبه به آسمان رفت علاوه بر اینکه با بزرگی کره ماه مستبعد است، در هیچ حدیثی نیز وارد نشده و دلیل اشخاصی که به این کیفیت نقل کرده‌اند مانند ناسخ التواریخ معلوم نیست و در تاریخ خمیس می‌گوید: از حکایات قصاصین و معرکه‌گیران است و قدر مسلم که در احادیث وارد شده همین است که در آسمان منشق شد.

هفتم معلل بودن حدیث و به اصطلاح اهل درایه حدیثی را معلل گویند که در عبارت آن بعضی قرائن است که دلالت بر مجعولیت آن می‌کند و لیکن غالباً از آن مظنه حاصل می‌شود نه علم به مجعولیت و گاهی نیز علم حاصل می‌شود مثل اینکه ابن الغضائری در باره کتاب سلیم بن قیس هلالی گوید: این کتاب مجعول است یقیناً؛ چون در آن ذکر کرده که محمد بن ابی بکر با پدر خود در باب خلافت محاجه نموده با آنکه ولادت محمد بن ابی بکر در حجة الوداع بوده پس در زمان وفات پدرش منتهی دو سال داشته و قابل محاجه کردن نبوده است. در بین متأخرین صاحب جواهر بسیار این گونه قرائن را متفطن و متذکر شده است. و از این قبیل است که حدیثی مشتمل بر اصطلاحی باشد که در زمان ائمه معمول و متداول نبوده مانند استصحاب و اصل اشتغال و اصل مثبت و هیولی و صورت و به این جهت مجلسی فرمود که مصباح الشریعه که نسبت به امام جعفر صادق (ع) می‌دهند ضعیف است؛ چون به اصطلاح عرفا وارد شده، و چون مطالبش حق است ما را همین اندازه کافی است.

در اقسام اربعه حدیث

بنابر معروف بین علما حدیث بر چهار قسم است: اول صحیح دوم موثق سوم حسن

چهارم ضعیف.

صحیح آن است که رجال اسناد آن تمام عادل و موثق و امامی باشند.
موثق آن است که به راوی آن وثوق داشته باشیم که از دروغ اجتناب می‌کند
و لیکن امامی مذهب نیست.

حسن آن است که راوی آن امامی مذهب و مدح شده اما توثیق نشده.
ضعیف آن است که هیچ يك از این اقسام نباشد.

اگر روایت سندی مختلف باشند مثلاً بعضی عادل و امامی و بعضی موثق و
غیر امامی آن حدیث موثق است، و اگر بعضی موثق و یکی حسن باشد آن حدیث
حسن است، و اگر یکی ضعیف باشد، حدیث ضعیف است اگر چه تمام روایت دیگر
صحیح باشند و به هر حال حدیث تابع اخص روایت است.

محدثین عامه در صحیح قید کرده‌اند که باید شاذ و معلل نباشد و مقصود از
شاذ آن است که مخالف مشهور [باشد] و مقصود از معلل آنکه در متن یا اسناد
حدیث قرآنی وجود داشته باشد که ظن به کذب آن حاصل شود و محدث ماهر به
آن قرائن متوجه می‌گردد و ما سابقاً در ضمن علائم اخبار کاذبه مثالهایی ذکر کردیم
ولی محدثین ما این قیود را نکرده‌اند.

بعضی، حدیث را پنج قسم می‌کنند یعنی يك قسم قوی اضافه می‌کنند و
مقصود از قوی آن است که راوی آن امامی مذهب است که نه مدح شده و نه توثیق
و نه مذمت و این قسم بنا بر تقسیم مشهور جزء ضعیف محسوب است و آنها حدیث
موثق را قوی می‌نامند.

گاهی اوقات در ضمن رجال سند چند نفر متصل به هم از اول یا آخر آن
صحیح است مثل آنکه صدوق نقل می‌کند از ابن الولید از حسین بن سعید از ابن
ابی عمیر که مرسلأ از حضرت صادق (ع) روایت کرده در این صورت اگر چه
حدیث ضعیف است به اصطلاح فوق، معذک گویند تا ابن ابی عمیر صحیح
است.

بعضی علما ذکر کرده‌اند که رجالی که بین صاحب کتاب حدیث و ارباب
کتب معروفه واقع هستند اگر به صفات صحت متصف نباشد موجب ضعف حدیث
نمی‌شود مثلاً شیخ صدوق نقل می‌کند از حریر بن عبدالله یا نوادر ابن ابی عمیر

بر فرض اینکه رجال بین صدوق و کتب مزبور مردی ضعیف باشد باز آن حدیث صحیح است؛ چون کتاب حریز و ابن ابی عمیر در بین مردم و در دست علما موجود بوده و ممکن نیست صدوق حدیثی را که در آن کتاب موجود نبوده نقل کرده باشد چنانکه امروز ممکن نیست بگوییم صاحب وسائل از کتاب کافی و تهذیب حدیثهایی که در آنها موجود نبوده در کتاب وسائل نقل کرده و به آنها نسبت داده و لازم نیست رجالی که بین صاحب وسائل و صاحب کافی است بشناسیم بنابراین دقت در حال رجالی لازم است که از صاحب کتاب اصل تا امام فاصله بوده یا آنکه معلوم نباشد صاحب کتاب حدیث از کتاب کدام يك از رجال سند نقل نموده یا آنکه اصل منقول عنه، غیر معروف باشد.

در اینکه کدام يك از اقسام فوق واجب العمل است و کدام يك حجت نیست علمای اصول تحقیق کرده و محل ذکر آن اینجا نیست فقط به همین اندازه اکتفا می‌کنیم که در هیچ بابی تا مضمون خبر یقینی نباشد و قطع نداشته باشیم که حتماً از معصوم صادر شده واجب نیست بر آن اعتماد کنیم مگر در مسائل فقهیه که به خبر صحیح و موثق عمل توان کرد و در آداب و سنن و مواعظ به هر خبر تمسک توان نمود به شرط آنکه مخالف قرآن و احادیث متواتره و قواعد مسلمة اسلام نباشد.

در اقسام حدیث ضعیف

اول حدیث معلق یعنی نام بعضی روایات از اولش افتاده باشد.
دوم مرسل یعنی اصلاً بی اسناد یا نام بعضی از آخرش افتاده باشد.
سوم منقطع آنکه نام بعضی از وسط اسناد سقط شده.
چهارم مضمربیعنی شخص آخری که حدیث به او منتهی می‌شود صریحاً نام برده نشده و به ضمیر مذکور است.

پنجم شاذ یعنی حدیثی که مخالف مذهب مشهور است و در اصطلاح محدثین شیعه بر چنین حدیثی اگر روایات آن صحیح باشند اطلاق صحیح توان کرد اگر چه عمل به آن را جایز ندانند.

ششم غریب چنانکه در درایه والد شیخ بهائی تعریف کرده حدیثی است که

يك نفر نقل نموده از شخصی که باید عادةً جمع بسیار از او نقل کرده باشند و به اصطلاح دیگر غریب الحدیث لغات غریبه را گویند که در احادیث وارد شده و نهایتاً ابن اثیر در غریب الحدیث است یعنی لغات غریبه احادیث را معنی کرده و مناسب بامقام اصطلاح اول است.

هفتم مجهول که حال یکی یا بعضی روات آن مجهول باشد.
هشتم موقوف که از صحابی نقل شده و به معصوم متصل نیست گویند اکثر تفاسیر از این قسم است؛ چون به ابن عباس و امثال او منتهی شده.
نهم مقطوع که از تابعین نقل شده و به صحابی و معصوم نمی‌رسد مانند تفاسیری که به مجاهد و عطا و عکرمة منتهی می‌شود.

دهم مضطرب یعنی عبارت متن یا اسناد حدیث مختلف باشد در کتابی به يك طور و در کتاب دیگر به طور دیگر نقل شده و به اصطلاح محدثین شیعه آن را لفظ صحیح توان گفت اگر چه عمل به هیچ يك از دو نسخه آن جایز نیست.

یازدهم مقلوب یعنی راوی، حدیثی را از يك نفر شنیده غیر مشهور که مردم از او قبول نمی‌کنند آن را نسبت دهد به دیگری که عادلتر یا مشهورتر است.

دوازدهم مدلس آنکه راوی، حدیثی را شخصاً نشنیده و لیکن طوری روایت کند که مستمع گمان کند شنیده است یا عیب حدیث را طوری بیوشاند که معلوم نشود و دروغ هم نباشد مثل آنکه راوی شیخ صدوق را ملاقات نکرده بگوید رویت عن الصدوق یا أخبرني الصدوق و چنان نیت کند که روایت به واسطه دیگری بوده و اخبار به واسطه هم اخبار است.

سیزدهم مدرج حدیثی است که راوی، خود در آخر آن عبارتی اضافه کند ولی معین ننماید که عبارت حدیث تا کجا ختم شده و ابتدای کلام خود او از کجاست.

چهاردهم مصحف آن است که کلمه‌ای به کلمه دیگر اشتباه شود مثل جریر باحریز و برید با یزید و چنانکه حدیث من صام رمضان [وأتبعه] ستامن شوال را اشتباه کرده و اتبعه شیئاً من شوال روایت کند. اینها اشتباه در خط است و گاهی در شنیدن اشتباه می‌شود چنانکه عاصم احوال را به واصل احذب اشتباه کرده‌اند و شهید يك نوع تصحیف معنوی ذکر کرده است؛ چون روایت شده است که حضرت پیغمبر و به

عززه نماز خواند و مقصود از عززه حر به‌ای است مانند نیزه که بر زمین فرو برده و چنانکه در نماز مستحب است حضرت آن را مقابل روی خود قرار داد و عززه نیز نام قبیله‌ای است، محمد بن مثنیٰ عنزی اشتباه کرد گفت ما قوم شریفی هستیم که پیغمبر (ص) به‌سوی ما نماز کرده.

در احادیث مرسله

کسی در بین شیعه آن را حجت ندانسته مگر در بعضی کتب نسبت به احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب محاسن می‌دهند اما در عامه بعضی گفته‌اند اگر مرسل - به کسر سین - ثقه باشد اعتماد بر آن جایز است؛ چون راوی بدون سند می‌گوید: پیغمبر چنین فرموده و اگر اطمینان به صحت نداشته باشد اینطور نمی‌گوید بر خلاف صورتی که سند را ذکر کند که در این صورت عهده بر راوی است. به هر حال این حکم شافعیه در سعید بن مسیب استثنا شده؛ چون مراسیل او را قبول کرده‌اند به عذر اینکه از طرق دیگر معلوم کرده‌ایم که احادیث او به ثقات منتهی می‌شود. اما در بین امامیه معروف است که مراسیل ابن ابی عمیر در حکم حدیث صحیح است و بعضی از شهید اول در ذکر بی‌نقل کرده‌اند که مراسیل بزنطی و صفوان بن یحیی نیز در حکم صحیح است و مجلسی اول در شرح من لا یحضره الفقیه گوید: مراسیل کتاب مانند مراسیل ابن ابی عمیر در حکم صحیح است؛ چون صدوق در اول کتاب متعهد شده که جز حدیثی را که صحیح می‌داند و بر آن اعتماد دارد نقل نکند.

شهید در درایه فرموده: اگر قبول مراسیل ابن ابی عمیر برای حسن ظن به اوست حسن ظن حجیت ندارد شرعاً، و اگر برای این است که خود او خبر داده است که من هرچه مرسلأً روایت می‌کنم از ثقه روایت می‌کنم این نیز معتبر نیست؛ چون باید اسم راوی را ذکر کند شاید آن کسی را که او ثقه می‌داند ما به واسطه قرائن دیگر ثقه ندانیم و اگر از روی قرائن و تتبع و استقراء ملاحظه کرده‌اند که همیشه از ثقه نقل می‌کند این در حقیقت اعتماد بر اسناد است و در حقیقت مراسیل او مرسل نیست ولیکن اثبات چنین تتبع و استقراء مشکل است و در کتاب وصول الأخیار نیز همین اعتراض را نموده؛ نویسنده این کتاب گوید: ابن ابی عمیر از

بسیاری مردم حدیث روایت کرده که اهل رجال آنها را ضعیف دانسته‌اند و نیز ذکر کرده که به واسطه محبوس بودن ابن ابی عمیر کتابهای او در غرفه بود و حفظ نشد تا آب باران بر آنها جاری گردید و آنها را فاسد کرد لذا اسناد حدیث در خاطرش نبوده و به این جهت مرسل بسیار روایت می‌کرد پس استقراء بر خلاف مشهور شهادت می‌دهد؛ چون وقتی اسناد در خاطرش نبود و در بین مشایخ او بعضی ضعفا بودند ممکن بوده است یکی از احادیث آنها را مرسلأ روایت کند و بعضی گویند قبول مراسیل ابن ابی عمیر اجماعی است و اجماع حجت است و غفلت کرده‌اند که باید دخول امام در اجماع معلوم شود و اثبات چنین اجماعی البته غیر ممکن است در این مسئله، و اینها که گفتیم حال سایر مراسیل معلوم شد.

در بعضی اصطلاحات در حدیث

مسند و متصل و مرفوع این سه اصطلاح با یکدیگر مرتبط است؛ چون متصل حدیثی را گویند که راویها اول حدیث ذکر شده باشند خواه به معصوم برسد و خواه نرسد، و مرفوع حدیثی را گویند که به معصوم نسبت داده شود خواه رجال سند کاملاً ذکر شده یا نشده باشند، و مسند آن است که هم متصل باشد و هم مرفوع و به عبارت اخری هم رجال سند ذکر شده و هم به معصوم متصل است.

معنعن حدیثی است که در سند آن عن فلان عن فلان باشد و اعتبار این حدیث از آنکه در اولش قال حدّثنا و قال أخبرنا است کمتر است؛ چون وقتی راوی بگوید حدّثنا الصدوق دلیل این خواهد بود که حدیث را بلاواسطه از صدوق شنیده اما اگر بگوید عن الصدوق فقط دلالت می‌کند بر اینکه روایت از صدوق است اما به واسطه یا بی واسطه معلوم نیست گرچه اظهر بلاواسطه است.

مفرد دو قسم است: مطلق و نسبی

مطلق آن است که فقط يك نفر آن را روایت کرده و نسبی آن است که اهل يك شهر معین روایت کرده‌اند.

مشهور حدیثی است که در السنه اهل حدیث یا السنه مردم بسیار متداول می‌گردد اگر چه در اصل مفرد باشد یا هیچ اصل نداشته باشد. شهید در درایة فرموده: این قسم در احادیث بسیار است و این چهار حدیث معروف را گفته‌اند هیچ اصلی

ندارد: «من بشرنی بخروج آزار بشرته بالجنة»^۶ و
«من اذنی ذمياً فأنا خصمه يوم القيمة» و
«يوم نحركم يوم صومکم» و
«للسائل حق و إن جاء علی فرس».

حدیث عالی السند حدیثی است که عده بین ناقل حدیث و معصوم کم باشد نسبت به آنکه واسطه اش بیشتر است عالی شمرده می شود یا آنکه تاریخ شنیدن يك حدیث قبل از دیگری باشد ولو در عدد رجال مساوی.

مسلسل حدیثی است که يك عبارت با اسم تمام رجال سند تکرار شود مثل آنکه بگوید «حدثنی فلان فی داره عن فلان فی داره» و لفظ «فی داره» در تمام تکرار می شود یا آنکه «حدثنی ابي قال حدثنی ابي» لفظ «ابي» تا آخر سند مذکور گردد. حدیث مسلسل به آباء است یا مسلسل به مصافحه مثل «حدثنی فلان و صافحنی قال حدثنی فلان و صافحنی الی آخر».

منکر حدیث شاذ و مخالف مشهور است که راوی آن ثقه نباشد.

مزید حدیثی است که در تمام عبارات متن با حدیث دیگر مطابق باشد و علاوه بر آن چیزی زیاده تر داشته باشد یا در عبارت متن با هم کاملاً موافق ولی در رجال سند يك نفر یا بیشتر زاید باشد.

مقبول حدیثی است که به مضمون آن عمل کرده اند با قطع نظر از اینکه سندش چیست غالباً به واسطه اینکه شاهدهایی از خارج بر صحت آن دارند مثل مقبوله عمر بن حنظله در علاج اختلاف حدیث. مستفیض حدیثی است که بیش از دو نفر روایت کرده باشند در تمام طبقات.

در اصطلاحات اهل رجال در جرح و تعدیل

قرینه مهم بر صدق حدیث تحقیق حال راوی است که تجربه کرده و از او دروغ نشنیده باشیم و موجب ضعف و تردید در حدیث آن است که به تجربه کذب او در بعضی موارد معلوم شده باشد و هر کس در اخبار عادی تجربه کرده که تا چه اندازه

۶ - برای توضیح این روایت بنگرید: معانی الأخبار، با تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

بر اخبار اشخاص اعتماد می‌توان کرد بعضی از قولشان به اندازه‌ای شخص مطمئن می‌شود مثل آنکه خودش دیده و بعضی بر خلاف و این قرینه صدق یا کذب از علامات دیگر که ذکر کردیم اعم و شامل تمام اخبار می‌شود و در تحت قاعده و ضابطه‌ای در می‌آید بر خلاف قرائن دیگر که منحصر در بعضی اخبار و مخصوص به بعضی موارد است لذا علمای قدیم - رضوان الله علیهم - به این قسمت توجه نموده و اسامی اصحاب ائمه - علیهم السلام - را که حدیث از آنها نقل کرده و اینکه تا چه اندازه نقلشان قابل اعتماد بوده و کدام آنها متهم به جعل حدیث و کدامیک ثقه و مورد مدح و ستایش ائمه (ع) بوده‌اند با ذکر طبقه که معاصر با کدام امام و کتبی که تصنیف کرده و شهری که توطن داشته و از کدام قبیله بوده و به طور خلاصه کلیه اموری که در تشخیص حال آنها مداخلت دارد و از روی آنها می‌توان بر حال حدیث واقف شد در کتابهای مخصوص که کتاب رجال نامیده می‌شود ضبط کرده‌اند تا بر متأخرین تحقیق حدیث آسان باشد فَشَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمْ. پس ما وقتی طبقات رجال را فهمیدیم اگر در بین رجال سند نام یکی افتاده باشد ضعف حدیث را ملتفت می‌شویم و وقتی دانستیم راوی دارای چه تصانیفی بوده و در چه مطالبی کتاب نوشته اعتماد ما در احادیثی که مربوط به آن کتاب است بیشتر می‌شود و هكذا سایر امور و آنچه لازم است در اینجا متعرض شویم معانی اصطلاحات آنها است و جرح و تعدیل روات.

۱ - عدل یا ثقه یا حجة که اهل رجال در باره کسی از روات بنویسند بهترین توصیفات است و شهید در درایة فرموده: هر جا اهل رجال کسی را ثقه بگویند به معنای عدل [می‌باشد]. [و آنچه این حقیر از تتبع کتب رجالیه معلوم کرده‌ام این است که مذهب را مراعات نمی‌کردند و هر کس موثق بود چه امامی و چه فطحی و واقفی و غیر آنها لفظ ثقه اطلاق می‌نمودند.]

۲ - صحیح الحدیث مانند لفظ ثقه است و دلالت بر مذهب راوی نمی‌کند؛ چون قدماء بر حدیث موثق هم اطلاق صحیح می‌کردند.

۳ - يُحْتَجُّ بِحَدِيثِهِ و مسکون إلی روایتی یعنی راوی قابل این هست که حدیث او را حجّت قرار داد و قول او باعث سکون و اطمینان قلب است و این دو لفظ هم در معنای ثقه است، هر چند شهید بر آن اعتراض کرده.

۴ - صدوق این لفظ هم در معنای ثقه است.

۵ - مضطلع بالروایة، یکتب حدیثه، بصیر بالحدیث، فاضل، فقیه، عالم، مفسر این الفاظ دلیل عالم بودن راوی است نه موثق بودن و شهید فرموده: مرجع الفضل إلى العلم و هو یجامع الضعف بکثرة.

۶ - دین، ورع، صالح، خیر، مرضی و امثال آن دلیل تقوا و تدین راوی است نه صحت حدیث؛ چون بسیاری از اهل ورع و تقوا سریع التصدیق و کثیر السهوند.

۷ - عین ووجه و شیخ هذه الطائفة یا جلیل من أصحابنا یعنی معروف و مشهور بوده و شیعه به آنها توجه داشته‌اند. اگر چه ممکن است به واسطه حسن خلق و ورع و تقوا و ترویج دین و امر به معروف کسانی به این مقامات نائل شوند لیکن غالباً بدون ثقه بودن مشکل است.

۸ - متقن و ثبت یعنی احادیث را با دقت یاد گرفته، الفاظ آن را مقدم و مؤخر نمی‌دارد و حرکات و اعراب و طایفه و قبیله روایت را اشتباه نکرده و در معنی حدیث دقت لازم را به کار برده و به طور خلاصه در امور راجع به حدیث چنانکه باید ضبط و تدقیق نموده ولی اینها دلیل صحت احادیث منقوله او نیست؛ زیرا که ممکن است عادت به نقل حدیث ضعیف نیز دارد ولیکن همان ضعیف را با دقت نقل می‌کند و ممکن است شخصاً موثق باشد.

۹ - لا بأس به یعنی باکی در او نیست. کسی را که به این طریق مدح نمایند معلوم نمی‌شود موثق بوده باشد؛ چون شاید عیبی در مذهب او نیست نه در عمل به روایت او.

آنچه گفتیم الفاظ مدح بود اما الفاظ ذم چیزهایی است که دلالت بر کذب و فسق راوی کند مثل واهی الحدیث و لین الحدیث و مضطرب الحدیث یعنی احادیث را درست ضبط نکرده و در آن زیاده و نقصان وارد کند و منکر الحدیث یعنی احادیث او غالباً مخالف با اصول مذهب است و مختلط الحدیث و لیس بنقی الحدیث یعنی غلط و مسامحه در حدیث او بسیار است. اگر اهل رجال، مذهب راوی را معین کرده‌اند که از طریق امامیه خارج بوده مثل فطحیه و واقفیه و این عیب آنها نیست؛ چون در غیر امامیه نیز اشخاص موثق که شیعه بر نقل آنها اعتماد نموده‌اند بسیارند مگر غلات که اکثر اشخاص کذاب و فساق و جاعل حدیث بوده‌اند پس

اگر اهل رجال در باره کسی بگویند مرتفع القول و غالی، اطمینان از روایت او برداشته می‌شود.

مختلط و مخلط در باره کسی که گفته شود دلیل جنون و سفاهت و یا دلیل غلو اوست و اکثر در بیهوده سراییهای غلات استعمال می‌شود. گاهی اوقات چند نفر از رجال در اسم خود و پدر متفقند مثل محمد بن یحیی عطار و محمد بن یحیی خزاز و اهل رجال اینها را متفق و متفرق گویند و گاهی اسم خودشان متفق و در اسم پدر قابل اشتباه است مثل محمد بن عقیل بر وزن شریف و محمد بن عقیل بر وزن رجیل مصغر و اینها را مشابه گویند و گاهی اسم روات با هم قابل اشتباه است مثل بُرید با یزید و جریر با حریر و اینها را مؤتلف و مختلف گویند.

در تحقیق این عبارت که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه.

هیچده نفر از اصحاب ائمه که این عبارت در باره آنها گفته شده و اصل در آن رجال کشی است، معنی عبارت این است که اشخاص مزبوره اصلاً حدیث ضعیف که وثوق به صحت آن نداشته‌اند نقل نمی‌نمودند لذا شیعه به محض اینکه ثابت می‌شد حدیثی به توسط یکی از اینها رسیده است در صدد تحقیق بر نمی‌آمدند که آنها حدیث را از کجا اخذ نموده‌اند بلکه از آنها قبول می‌کردند و بعضی گفته‌اند این عبارت دلالت می‌کند که این هیچده نفر خود موثق بوده ولیکن امکان داشت حدیثی ضعیف که دیگری جعل کرده، نقل نمایند.

به نظر ما معنی اول ظاهرتر است و معنی دوم را اگر چه می‌توان از عبارت مزبور اراده کرد ولیکن بعید است.

این هیچده نفر شش نفرشان از اصحاب حضرت باقر(ع) بودند که حضرت صادق(ع) را نیز درک نمودند:

۱- زُرارة، ۲- معروف بن خربوذ، ۳- برید بن معاویه العجلی، ۴- ابوبصیر لیث مرادی، ۵- فضیل بن یسار، ۶- محمد بن مسلم.

شش نفر دیگر از اصحاب حضرت صادق(ع) که امام محمد باقر(ع) را درک نکرده بودند: ۱- جمیل بن دراج، ۲- عبدالله بن مُسکان، ۳- عبدالله بن بکیر، ۴-

حماد بن عیسی، ۵- حماد بن عثمان، ۶- ابان بن عثمان.

شش نفر دیگر از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا (ع) بودند: ۱- یونس بن عبدالرحمن، ۲- صفوان بن یحیی، ۳- محمد بن ابی عمیر، ۴- عبدالله بن مغیره، ۵- حسن بن محبوب، ۶- احمد بن محمد بن ابی نصر. و سید بحر العلوم (ره) در این اشعار نام آنها را ضبط نموده:

قد اجمع الكلّ على تصحيح ما	يصحّ عن جماعة فليعلما
و هم أولوا نجابة و رفعة	أربعة و خمسة و تسعة
فالسنة الأولى من الأمجاد	أربعة منهم من الأوتاد
زرارة كذا بريد قد أتى	ثم محمد و ليث يا فتى
كذا فضيل بعده معروف	و هو الذي ما بيننا معروف
و الستة الوسطى أولوا الفضائل	رتبتهم أدنى من الأوائل
جميل الجميل مع أبان	و العبدلان ثم حمّادان
و الستة الأخرى هم صفوان	و يونس عليهما الرضوان
ثم ابن محبوب كذا محمد	كذاك عبدالله ثم أحمد
و ما ذكرناه الأصحّ عندنا	و شدّ قول من به خالفنا

ما را در اینجا سخنی است که به جهت اختصار از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم.

در طریق تحمّل حدیث

در زمان ما جایز است از روی کتب متواتره حدیث نقل نماید ولی از روی کتب غیر متواتره نقل برای عمل و اعتماد جایز نیست. کتب متواتره مانند کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و سایر کتب معروفه صدوق و شیخ مفید و طوسی و کتب غیر متواتره مانند نوادر احمد بن محمد بن عیسی و فقه الرضا و اصل زید نرسی و زید زراد، برای آنکه نسخه‌ای که به دست ما بیاید از کتب مزبوره، اعتماد به صحت آن نداریم و از دسیسه ایمن نیستیم و گاهی نسبت اصل نسخه به صاحبش مشکوک است مثل مقتل ابی مخنف^۷ و فقه الرضا^۷ و به عبارتة اخرى باید یکی از دوش شرط

۷- از جناب استاد مؤلف هذا الكتاب دام ظلّه وجه ضعف این کتاب را پرسیدم فرمودند: لوط بن یحیی ابی مخنف

را در کتب حدیث مراعات نمود.

اول آنکه به قدری نسخ کتاب در هر زمان منتشر و فراوان باشد که احتمال دسیسه در آن داده نشود؛ چون کسی بخواهد در کتاب تغییر و تحریف و یا دسیسه کند در یکی دو نسخه که دسترسی به آن دارد دسیسه می‌تواند کرد نه در تمام نسخی که در بلاد پراکنده است لذا تحریف او بزودی معلوم می‌شود پس وقتی شهرت کتاب به این اندازه رسید انسان از تحریف آن ایمن است و اعتماد بر آن می‌تواند نمود.

شرط دوم آنکه کتاب به توسط کسی که در تصرف او بوده با نسخه صحیحی بالتمام مقابله شده و صاحب نسخه تصدیق به مقابله و صحت آن کرده و آن نسخه هم به همین کیفیت با نسخه اصل مصنف و کسانی که دست به دست، این نسخه‌ها را تصحیح و مقابله کرده‌اند سابقی به لا حقی اجازه داده و لا حقی از سابقی اجازه گرفته و یثاً بید سند خود را به مصنف کتاب محفوظ داشته‌اند در این صورت نسخه‌ای که در دست ما باشد یقین داریم به چندین واسطه با نسخه اصل مقابله شده و دسیسه در آن راه نیافته و این طریقه در عصر ائمه - علیهم‌السلام - معروف بوده و در زمان ما به واسطه فراوانی کتب متواتره محتاج‌الیه نیست.

مرحوم حاجی میرزا حسین نوری و بعضی دیگر از محدثین گفته‌اند اجازه داشتن واجب و شرط جواز نقل حدیث است ولیکن قول محدث مزبور مخالف با اقوال علماء و روایات است بلکه عقلاً نیز فایده ندارد. چنانکه در اوائل کافی از حضرت جواد(ع) روایت کرده که مردی پرسید: فدای تو شوم مشایخ ما از ابی جعفر و ابی عبدالله حدیث نقل نمودند و تقیه شدید بوده و کتب خود را پنهان داشتند و از آنها روایت نشد و چون از دنیا رفتند آن کتب به ما رسید حضرت فرمود: آنها را روایت کنید که حق است. انتهى.

و نیز علماء ذکر کرده‌اند که اجازه فقط برای تیمن و تبرک است اما اصحاب



خود، مرد موثق بوده و مقتل او نیز نهایت معتبر بوده. لکن این مقتل مشهور، آن مقتل اصلی نیست بلکه يك نفر دیگر کتابی که مقتل مشهور بوده باشد دروغکی نوشته و به او(یعنی ابی مخنف) اسناد داده و این نکته را خیلی از علماء متذکر شدند و اکنون مقتل اصلی ابی مخنف موجود نیست. اما دربارهٔ فقه الرضا در فصلی از «فصول در اصول» در قسمت اخبار مفصلاً مؤلفش بیان نموده فراجع. و قرأ تمام الفصل تقریباً علی و ائنی سمعت منه و استفدت من مجلسه سلمه الله تعالی. (ح)

ائمه که به سماع و اجازه مقید بودند چنانکه اشاره کردیم برای اطمینان به صحت کتب و مقابله بوده است و امروز ما به صحت کتب متواتره اطمینان داریم اما کتب غیر متواتره با اجازه هم اطمینان به صحت آنها برای ما حاصل نمی‌شود. به هر حال اصحاب ائمه - علیهم السلام - برای شدت احتیاط به صحت احادیث طرق ذیل را معمول می‌داشتند:

اول اینکه يك نفر از اصحاب ائمه احادیثی که از امام شنیده و در کتاب خود نوشته بود یکی یکی، برای شاگردان می‌خواند و تصدیق به صحت می‌کرد و شاگردان از آن نسخه می‌گرفتند و برای دیگران روایت می‌کردند.

دوم آنکه شاگردان نسخه‌ای از کتاب او می‌نوشتند و حضور او می‌آوردند و استاد نسخه نوشته اصل خود را در دست می‌گرفت یا از حفظ داشت و یکی از شاگردان می‌خواند و استاد در صورت موافقت تصدیق به صحت آنها می‌کرد و روایت آنها را اجازه می‌داد و شاگردان دیگر که گوش می‌دادند و مطابقت نسخه خود را با اصل کتاب استاد ملاحظه می‌نمودند به اجازه او روایت می‌کردند و در مقام تعبیر می‌گفتند: وَقُرِئَ عَلَيْهِ وَأَنَا أَسْمَعُ.

سوم آنکه استادان نسخه کتاب خود را به دست خویش به شاگردان می‌دادند و اگر لفظاً نیز می‌گفتند: این نسخه صحیح است و مطالب آن را شنیده‌ام و اجازه می‌دهم روایت کنید، نقل آن را جایز می‌دانستند. اما اگر لفظاً تصدیق به صحت نسخه نمی‌کردند و فقط می‌گفتند: این کتاب من است در نقل آن اشکال بود؛ چون احتمال داشت به دست دیگری غیر استاد نوشته شده و مقابله نگردیده و به این جهت در عبارات کتاب غلط یا دسیسه شده باشد و این طریق در اصطلاح محدثین مناووله نامیده می‌شود.

چهارم آنکه استاد به نسخه کتابی که در دست دیگری است اشاره کرده و به شاگردان بگوید: این نسخه صحیح است و احادیث مرقوم در آن را من شنیده‌ام. در این صورت از روی آن کتاب، نسخه نوشته روایت می‌کردند و این طریقه را اعلام نامند.

پنجم آنکه شاگرد استاد را ملاقات نکند؛ فقط استاد به دست خود احادیثی بنویسد و برای شاگرد بفرستد و خبر دهد که احادیث مرقومه صحیح است و روایت

آن را اجازه می‌دهم و اگر فقط احادیث را بفرستد بدون تصدیق به صحت و اجازه، نقل آن را جایز نمی‌دانستند.

ششم بعد از این که نسخه کتاب بسیار می‌شد و همه کس می‌توانست آن را به دست آورده با نسخه صحیح مقابله کند دیگر لازم نبود شاگردان نزد مصنف رفته و از او تصدیق صحت بخواهند فقط برای حفظ ادب و تشریف از صاحب کتاب اجازه می‌خواستند در نقل کتاب او، و او هم اجازه می‌داد از کتاب او که معروف و منتشر است حدیث روایت نمایند و غالباً لفظ اجازه منطبق بر این طریقه است. هفتم اینکه از روی کتاب بدون اجازه از مصنف نقل نماید و این طریقه را وجاده گویند یعنی یافتن.

حال اگر نسبت کتاب به صاحبش و صحت نسخه معلوم باشد روایت و عمل جایز است چنانکه ما از روی کتب متواتره نقل می‌کنیم ولی اگر نسبت کتاب یا صحت نسخه مشکوک باشد اعتماد و عمل جایز نیست و اینکه اهل حدیث گفته‌اند به وجاده روایت نمی‌توان کرد محمول بر قسم دوم است.

پس طریق تحمل حدیث هفت است و راوی اگر به طریق اول یاد گرفته باشد جایز است بگوید أخبرني و حدیثی و در طریقهای دیگر جایز نیست مگر با قرینه مثلاً در مناو له بگوید أخبرني مناو له و در اجازه بگوید أخبرني إجازةً اما در وجاده هیچ جایز نیست مگر اینکه بگوید: وجدتُ في كتابه يا: رأيت بخطه.

*

در شب جمعه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۳۳۱/۳/۲ شروع به کتابت آن نموده کمترین بندگان خداوند متعال حسن بن عبدا لله الطبری الآملی رحمهما الله تعالی و در شب شنبه ۱۳۳۱/۳/۳ به توفیقات خداوند متعال به اتمام رساند.